

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شاعر: زنده یاد "انیس آزاد"
ویراستاری و ارسال: احمد پوپل
۰۹ جنوری ۲۰۲۴



زندہ یاد "انیس آزاد"

اهداء به پدر بزرگوارم

پاسبان پیر

در شبِ خلوت دلگیر و زمستان و خُنک

شبِ بی نبض و بسی ظلمانی

وزش باد به سیم، ناله مُردن می گفت:

درها بسته و راه بخبندان!

زیر دیوارِ دژِ خاطره زا

درتِه نورِ چراغ

پیرمردِ پاسبان ایستاده

آه!

چه شبی خسته به اندام سیاه

چه شبی زشت،

چه افسرده ایام

او به خود می لرزید؛

گوئی چون لرزه تب داشت

به اندام نحیف

خواب چون دیو و خُنک همچو ددی
هر دو این زیور شبهای زُمخت
حمله داشتند به چشم و به تنش
لیک او همچو گران پیکر سنگ
هر دو را می بلعید
چشم او هر طرفی می پالید
چون عقاب تیز بین
چشم او منتظرِ روشنی صبح سپید
بارگاهِ همتش سخت بُلند
ساعتِ برج، سکوتِ همه جا را بشکست
زنگِ او خشک و بُلند
لیک دنگ، دنگِ گران!
یک
دو
هفت
نُه
دوازده
پاسبان آه بر آورد ز دل
چنین گفت به خود
آه خداوندا ساعت دوازده شد،
چهار ساعت دیگر باید بایستم
ناگه در چهره او خشم بلندی تابید
برشبِ زشت هزاران دشنام
بر شبِ سرد هزاران نفرین
دستها را ز در جیب بر آورده برون
وبه پیشِ دهنش
کُف، کُفی کرد و...
دگر بار فرو برد به جیب
چشم او منتظرِ روشنی صبح سپید
دادش این را ز افق دخترک نور نوید
چشم او بر طرف شرق قتاد
کم کمک قافله ای نور می آمد به پیش
و اما ساعت چهار؛
پیر مرد دگری ایستاد به جاش

بیر مرد اولی کرد سلام
او آهسته از آنجا نُور شد
طرف حسرتکده خویش
به آن کلبه که دوستش می داشت:
لیک پایش به دخی بند شد، افتاد به رو
کاسه شیشه فکر پریشانش مُرد
وچنین گفت به خود
آخ
ای مردِ غریب!
وبه سوگِ دل افسرده خویش آه کشید
پس بلند گشت
به چشمان پریشان به عقب کرد نظر
کفشک کُهنه ای دید!
روزگار دیده
یادش آمد که دیشب پسرش گفت:
پدر!
می دانی فردا عید است ولی پاهام برهنه
قطره اشکی ز چشمش غلتید
آسمان را نگر بست
وبه خورشید درود گفت و سلام!
مشتهاش بسته شد و گفت به آواز بلند
لعنت ای شب به تو!
لعنت اینبار به شبدار جهان!
همچنان گفت:
به آواز بلند
انتقام
انتقام
انتقام

۳ حمل ۱۳۵۷